

A Mythological Approach to the Mystical Rites of Death in Zoroastrianism Based on Mircea Eliade's Perspective; Case Study: Hadokht Nasek and Bondahesh

Mehdi Elmi Daneshvar

Assistant Professor, Department of Eastern Religions, Faculty of Religions,
University of Religions and Denominations, Qom, Iran. (Corresponding Author):
m.daneshvar@urd.ac.ir

پژوهشنامه ادیان

Abstract:

Death has always been one of the central themes of human thought and has continuously occupied the human mind. In response to this final and inevitable phenomenon, human societies have formed a vast set of customs and beliefs that have gradually become one of the most important initiation rituals in the history of human culture and civilization. The term "mystical learning" or "initiation" refers to a set of rituals and teachings that represent the repetition of the mental archetypes of a particular society and cause a process that ultimately creates fundamental changes in the physical, cultural, religious, and social dimensions of the participant. This research has examined the subject using a descriptive-analytical method and with reference to data extracted from two prominent Zoroastrian religious sources, namely Hadokht-Nask and Bondahesh. The results show that the three stages of "separation", "transition" and "reconnection", which are clearly identifiable in various initiation rituals around the world, are also present in Zoroastrian death rituals, with only minor differences in their implementation. Accordingly, these three stages can be systematically categorized and analyzed based on Zoroastrian customs.

Keywords: Mystery, Ascension, Hadakht-e-Nask, Bandehash, Death, Eliade.

نگرش اسطوره‌ای به مناسک رازورزانه مرگ در دین زرتشتی با تکیه بر نظر میرچا الیاده. موردکاوی: هادخت‌نسک و بندهش^۱

مهدی علمی دانشور^۲

چکیده

مرگ همواره یکی از موضوعات محوری تفکر انسانی بوده و ذهن انسان را به طور پیوسته به خود مشغول داشته است. در پاسخ به این پدیده نهایی و گریزناپذیر، جوامع بشری مجموعه‌ای گسترده از آداب و باورها را شکل داده‌اند که به تدریج تبدیل به یکی از مهم‌ترین آیین‌های تشرف در تاریخ فرهنگ و تمدن بشری گردیده است. اصطلاح «رازآموزی» یا «تشرف» به مجموعه مناسک و آموزه‌هایی اطلاق می‌شود که نمایانگر بازتکرار کهن‌الگوهای ذهنی یک جامعه خاص است و فرایندی را سبب می‌شود که در نهایت تغییرات بنیادینی در ابعاد جسمانی، فرهنگی، دینی و اجتماعی فرد شرکت‌کننده پدید می‌آورد. اگرچه مناسک تشرف در طول زمان دستخوش تغییرات و تطورات شده‌اند، اما همچنان به حیات خود ادامه داده و در تمامی لحظات حساس و مهم زندگی انسان از تولد، بلوغ، ازدواج تا مرگ حضوری فعال دارند. این پژوهش با روشی توصیفی - تحلیلی و با استناد به داده‌های استخراج شده از دو منبع دینی برجسته زرتشتی، یعنی هادخت‌نسک و بندهش، به بررسی موضوع پرداخته است. نتایج حاصل نشان می‌دهد که مراحل سه‌گانه «جدایی»، «گذار» و «بازپیوند» که در آیین‌های تشرف مختلف جهان به‌وضوح قابل‌شناسایی است، در مناسک مرگ زرتشتی نیز وجود دارد و تنها تفاوت‌های اندکی در اجرای آن مشاهده می‌شود. براین اساس، می‌توان این سه مرحله را بر اساس آداب زرتشتی به‌صورت منظم دسته‌بندی و تحلیل کرد.

کلیدواژه: رازورزی، تشرف، مناسک، بندهش، آیین گذار، اسطوره

۱. تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۶/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۲

۳. استادیار، گروه ادیان شرق، دانشکده ادیان، دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران (نویسنده مسئول):

رویکرد نقد اسطوره‌ای یا کهن‌الگویی یکی از مهم‌ترین روش‌های نقد ادبی در مطالعات میان‌رشته‌ای محسوب می‌شود که در آن آثار ادبی یا عناصر بنیادین آن‌ها به ژرف‌ساخت‌های کهن‌الگویی و پیش‌نمونه‌های ذهنی بازتفسیر می‌شوند. این روش نخستین بار در زمینه مطالعات انسان‌شناسی دانشگاه کمبریج و در بررسی ادبیات نمایشی و اسطوره‌های یونان و روم باستان مطرح شد و تحت تأثیر نظریات کارل یونگ و متفکرانی چون میرچا الیاده قرار گرفت. به تدریج، نقد کهن‌الگویی به یکی از رویکردهای اصلی در تفسیر متون ادبی بدل گردید. همان‌طور که بدیعی گلمکان و همکارانش (۱۴۰۳: ۲۷) بیان کرده‌اند، برای درک ریشه‌های اسطوره‌ای در عرفان، ناگزیر باید به دوران بسیار کهن و حتی دوره اساطیری بازگشت؛ زیرا بخشی از اندیشه‌های نمادین بشر در این مسیر به اساطیر پیوسته‌اند و برخی دیگر همچنان در مرز میان اساطیر و حقایق ناشناخته باقی‌مانده‌اند. هر جامعه‌ای نظام روایات و باورهای اسطوره‌ای خاص خود را دارد که تصویری کلی از جهان، فرایند آفرینش آن، رویدادهای پس از آن و سرانجام جهان ارائه می‌دهد. شناخت و ادراک این تصویر از طریق مناسک و مراسم تشرف به تدریج به نوآموز منتقل می‌شود؛ فرد با پشت سر گذاشتن آزمون‌ها و رعایت برخی تابوهای موقت و دائمی، در مسیر انتقال از نادانی و جهل معمولی، در قالب یک فرایند نمادین و تحول‌آمیز، از دنیای ناپاک و ناشناخته‌رهای یافته و به دنیایی مقدس، آگاه و روحانی قدم می‌گذارد. در واقع، محوریت همه آیین‌های تشرف بر مرگ و استحاله رمزآمیز نوآموز است؛ تجربه‌ای که بیانگر جدایی و هم‌زمان تداوم وجود است؛ یعنی زندگی به واسطه‌ی مرگ نمادین پایان نمی‌پذیرد، بلکه با انتقال فرد به جهانی دیگر ادامه می‌یابد.

شکل‌گیری آیین تشرف در ذهنیت اسطوره‌ای و نظام معنایی کلی آن توصیف شده است؛ از پرداختن به مباحث جانبی یا تفکیک شده پرهیز شده و تنها بن‌مایه‌ها و جنبه‌های آیینی تشرف توصیف و تحلیل شده‌اند. سؤال اصلی پژوهش این است که روند بازنمایی کهن‌الگویی نگرش اسطوره‌ای به مناسک رازورزانه مرگ در دین زرتشتی چگونه رقم می‌خورد؟ با توجه به اهمیت جایگاه آیین‌های کهن و نقش بازتاب و انعکاس ضمنی و نامحسوس آن‌ها در متون دینی زرتشتی، و همچنین ضرورت تفسیر این آیین‌ها به منظور درک عمیق‌تر و دستیابی به کارکردهای متنوع آن‌ها، هدف این پژوهش تحلیل آیین تشرف در دیانت زرتشتی با رویکرد اسطوره‌ای به مناسک رازورزانه مرگ است. در این راستا، از نظریات تأثیرگذار میرچا الیاده درباره مناسک گذار و آیین تشرف بهره‌گیری شده است تا تحلیل

دقیق‌تری از این موضوع ارائه شود. لازم به تأکید است که هدف این مطالعه، هیچ‌گاه تقلیل مباحث زرتشتی به شاخه‌ای از اساطیر یا تلقی کلی آن‌ها به‌عنوان متأثر از اساطیر نبوده است؛ بلکه مقصود آن است که باتوجه‌به ضمیر ناخودآگاه جمعی و ساختارهای عمیق فرهنگی، ردپای یکی از اشتراکات محسوس و نامحسوس میان مناسک و آیین‌های مرگ در دین زرتشتی با مفاهیم مطرح شده در نظریه آیین تشرف و مناسک گذار الیاده، همراه با استدلال‌ها و مستندات از متون مقدس این دین، موردبررسی و تحلیل قرار گیرد (علمی دانشور، ۱۴۰۳: ۳۲۰).

پیشینه پژوهش

پیشینه مطالعات مربوط به مناسک گذار و آیین تشرف نخستین‌بار به تحقیقات مردم‌شناس برجسته، آرنولد فان گنپ^۱ برمی‌گردد. خاستگاه این مباحث به اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بازمی‌گردد؛ زمانی که فان گنپ در رساله مشهور خود با عنوان مناسک گذار برای نخستین‌بار موضوع تشرف و مراحل گذار را از منظر مردم‌شناختی در میان اقوام و ملل مختلف صورت‌بندی کرد. پس از او دامنه‌ی این دست پژوهش‌ها در حوزه‌ی نقد اسطوره که ماهیتی میان‌رشته‌ای و تلفیقی دارد، گسترش یافت و با جدیت بیشتری دنبال شد. شاخه دیگری از نقد اسطوره که در دهه‌های پایانی قرن بیستم به نقطه‌ی اوج خود رسید، بر مبنای رویکردی انسان‌شناختی، به مطالعه تطبیقی اساطیر، متون ادبی و متون مقدس دینی در کنار بررسی شاعر و آیین‌های مذهبی پرداخت و در نهایت چشم‌اندازی مستقل پدید آورد که وجود الگوهای تکرارشونده اساطیری در ساحت‌های ذهنی و حیات جمعی انسان را برجسته می‌ساخت.

در میان انسان‌شناسان برجسته‌ای که پژوهش‌های بنیادین در حوزه‌ی نقد اسطوره به‌جا گذاشته‌اند، بی‌تردید نام میرچا الیاده^۲ در صدر قرار می‌گیرد. الیاده باتکیه بر رویکردی پدیدارشناسانه و نگاهی تطبیقی به اساطیر، ادیان و باورهای مقدس از روزگار باستان تا عصر معاصر، در پی آن بود که الگوهای ثابت و جهان‌شمول را در دل فرهنگ‌های متکثر بشری شناسایی و ردیابی کند. پشتوانه اصلی این مطالعات عظیم را باید در اثر سترگ او، یعنی دائرةالمعارف شانزده‌جلدی تاریخ ادیان^۳

^۱ Arnold van Gennep

^۲ Mircea Eliade

^۳ The Encyclopedia of Religion

جست. الیاده در کتاب «آیین‌ها و نمادهای مربوط به تشرّف، اسرار تولد و تولد دوباره»^۱ فرایند تشرّف را به منزله‌ی مرحله‌ای کلیدی در تکوین «سفر قهرمان» تبیین می‌کند؛ سفری که به مرگ نمادین از وضعیت پیشین و سپس به تولدی دوباره می‌انجامد و در امتداد آن، الگوی کیهانی آفرینش بازآفرینی می‌شود. او در تحلیل‌های خود، بر این باور بود که ادیان و اساطیر، بازتابی از صور مثالی و کهن‌الگوهای ذهن و اندیشه‌ی نخستین بشر هستند؛ باورهایی که در قالب آیین‌هایی همچون مناسک گذار یا آیین‌های تشرّف جلوه‌گر می‌شوند. این مبانی نظری نخست در «الگوها در ادیان تطبیقی»^۲ صورت‌بندی گردید و سپس در اثر «اساطیر، رؤیاها و رازها»^۳ بسط یافت. در نهایت، این بنیاد فکری در کتاب «تولد و تولّد دوباره: معنای مذهبی تشرّف در فرهنگ بشری»^۴ به اوج تبیین خویش رسید. در کنار این آثار کلاسیک الیاده، در ایران نیز مجموعه‌ای از پژوهش‌ها و مقالات علمی به طور مستقیم یا غیرمستقیم به این مباحث پرداخته‌اند که می‌توان از آن‌ها به عنوان امتداد و بازتاب اندیشه‌های وی در فضای علمی داخلی یاد کرد.

فاطمه بیات فرد و فاطمه لاجوردی (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «استحاله و تغییر هستی‌شناختی در آیین‌های گذار»، با تمرکز بر ویژگی‌ها و شاخصه‌های این آیین‌ها، مؤلفه استحاله و دگرگونی وجودی را در چارچوب آیین‌های گذار تحلیل و واکاوی کرده است. در ارتباط با مرگ و مناسک وابسته به آن در باورهای ایرانی و دین زرتشتی، پژوهش‌های متعددی صورت گرفته است؛ از جمله مقاله نگارنده (۱۴۰۴) با عنوان «تطور مفاهیم پیرامون فرجام‌شناسی فردی در آیین زرتشتی از متون گاهانی تا متون پهلوی»، پژوهش فرزانه گشتاسب (۱۳۸۵) با عنوان «باور آیین زرتشت در سوگ ازدست‌رفتگان»، و نیز مطالعه‌ی علی مهدیزاده (۱۳۷۹) با عنوان «مرگ و مراسم تدفین در دین مزدایی». این آثار هر یک باتکیه بر متون اوستایی و پهلوی، به ابعاد گوناگون مرگ، آیین‌های تدفین و مناسک سوگواری در دین زرتشتی پرداخته‌اند.

بالین حال، پژوهش‌هایی که مرگ را صراحتاً در چارچوب آیین‌های تشرّف (نوزایی معنوی) بررسی کرده‌اند، محدودترند؛ از جمله، مقاله معصومه برسم و محسن بتلاب اکبرآبادی (۱۳۹۵) با عنوان

^۱ Rites and symbols of initiation: the mysteries of Birth and Rebirth

^۲ Patterns in comparative Religion

^۳ Myths, Dreams and mysteries

^۴ Birth and pebirth: the Religious meaning of Initiation in Haman culture

«مرگ به مثابه تشرف (نوزایی): نگرش اسطوره‌ای به آیین‌های مرگ در حوزه تمدنی هلیل‌رود»، و پژوهش احمد امین، کبری شایان‌مهر و پرستو کریمی (۱۴۰۳) تحت عنوان «تحلیل و بررسی آیین تشرف از اسطوره تا عرفان باتکیه بر نظر میرچا الیاده: مورد کاوی مثنوی‌های عطار و مثنوی مولانا» که بیشتر به آیین‌های اسلامی پرداخته است. بررسی منابع یادشده نشان می‌دهد که هرچند آیین‌ها و باورهای مرتبط با مرگ در قالب دسته‌بندی و تحلیل ارائه گردیده‌اند، اما هیچ‌یک از آن‌ها مناسک زرتشتی را به مثابه «آیین‌های تشرف» مورد مطالعه قرار نداده‌اند. بدین‌سان، پژوهش حاضر را می‌توان نخستین تلاش نظام‌مند در راستای بازخوانی آیین‌های مرگ در سنت زرتشتی از منظر آیین تشرف دانست.

بحث و بررسی

اسطوره و مناسک

واژه آیین^۱ تعاریف متعددی به خود دیده است؛ با این حال، در معنای عام به «شیوه‌ی مشخص و دستورالعمل انجام مراسم رسمی یا مذهبی» اطلاق می‌شود. این اصطلاح ریشه‌ای دینی دارد و بر مجموعه‌ای از اعمال و رفتارهای نمادین، تکرارشونده و قاعده‌مند دلالت می‌کند که در قالب مناسک معین تحقق می‌یابند (Morris, 1970: 1121) آیین را می‌توان نوعی «اسطوره بالفعل» دانست (ریویر، ۱۳۸۶: ۲۰۳)، زیرا پیوندی ژرف میان اسطوره و حیات جمعی انسان برقرار است و این دو در بطن تجربه تاریخی بشر از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند. نشانه‌های آیین‌های کهن در زیست روزمره انسان‌ها همواره استمرار داشته است، هرچند این حضور گاه به طور محسوس و آشکار نمایان نیست. به درستی معصومی (۱۳۸۶: ۴۴) تأکید می‌کند که «آیین‌ها معلول ترس‌ها و امیدهای انسانند؛ بدین معنا که آدمی برای آنچه از آن بیم داشته یا به تحقق خیر آن امید می‌برده است، آیینی را سامان می‌داده است».

با گذر زمان و عبور از جهان اسطوره‌ای، آیین‌ها همچنان در صورت‌بندی‌های متنوع تداوم یافته‌اند. آیین‌ها و ادیان اساطیری غالباً بر نزول خدایان به جهان انسانی و آفرینش مجموعه‌ای از خدایان انسان‌نما تمرکز دارند، درحالی‌که ادیان و آیین‌های عرفانی به توصیف چگونگی صعود انسان‌های

^۱ rite

کامل به عوالم قدسی و در نهایت پیدایش «انسان‌های خداگونه» معطوف‌اند (مظفری، ۱۳۸۸: ۱۴۹). در این معنا، آیین بازتاب ارزش‌های دینی و فرهنگی یک جامعه است که ساختار آن بر بنیانی از اساطیر، باورهای کهن و اندیشه‌های متافیزیکی یا جمعی استوار است و طی قرون متمادی به صورت سنتی موروثی انتقال یافته است. به باور الیاده، التزام به آیین‌های کهن موجب می‌شود حتی ابتدایی‌ترین رفتارهای روزمره‌ی انسان، همچون خوردن و آشامیدن، به افعالی هدفمند، آگاهانه و برخوردار از قداست بدل گردند (الیاده، ۱۳۸۹: ۸۷).

از منظر برخی پژوهشگران، نسبت میان اسطوره و آیین همواره محل بحث و مناقشه بوده است. به باور ادوارد تیلور^۱ اسطوره بر آیین تقدم دارد؛ چرا که اسطوره‌ها وظیفه‌ی تبیین حقایق جهان را بر عهده دارند و آیین‌ها برای مشروعیت‌بخشی به خویش از آن‌ها بهره می‌گیرند (تیلور، ۱۸۷۰: ۱۱۵). در مقابل، ویلیام رابرتسون اسمیت^۲ آیین را مقدم بر اسطوره می‌داند و بر این باور است که اسطوره‌ها صرفاً در چارچوب آیین‌ها استمرار حیات می‌یابند (اسمیت، ۱۹۱۲: ۱۸۴). جیمز فریزر^۳ رویکردی تلفیقی اتخاذ کرده و معتقد است که اسطوره و آیین هم‌زمان و در پیوند متقابل با یکدیگر عمل می‌کنند (فریزر، ۱۸۹۰: ۴۵۸). در یک تعریف کلی، «آیین نوعی رفتار قراردادی و معین است که شامل زنجیره‌ای از کنش‌های قالبی - همچون حرکات، واژگان و به کارگیری اشیای خاص - می‌شود و این کنش‌ها در پیوند با باور به نیروهای رازآمیز و اثرگذارشان تحقق می‌یابند. آیین‌ها معمولاً به مناسبت‌هایی اختصاص دارند که از جریان عادی و روزمره زندگی فراتر می‌روند» (موریس، ۱۳۸۲: ۱۹). در میان گونه‌های مختلف آیین‌ها، آیین‌های تشریف یا گذار جایگاهی ویژه دارند. این آیین‌ها در بزنگاه‌های حیاتی زندگی فرد، همچون تولد، بلوغ، ازدواج، مرگ، یا تطهیر روحی، مناسک ویژه‌ای را برای انتقال از یک موقعیت به موقعیتی دیگر سامان می‌دهند. مفهوم «آستانگی» و ورود به جماعتی خاص، از ویژگی‌های بنیادین این آیین‌ها است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که بسیاری از آیین‌های رازآلود و مقدس، از جمله آیین‌های تدفین و مرگ، به طور مستقیم یا غیرمستقیم متأثر از الگوهای کهن آیین‌های تشریف اسطوره‌ای هستند.

^۱ E.B.tylor

^۲ Robertson smith

^۳ J. Frazer

رازآموزی یا تشرف آیینی

اصطلاح «رازآموزی یا تشرف آیینی» به مجموعه‌ای از مناسک و مراسم اطلاق می‌شود که هدف آن‌ها ایجاد تحولی بنیادین و تعیین‌کننده در وضعیت دینی و اجتماعی فردی است که در این فرایند، «راز آموخته» یا «مشرّف» نامیده می‌شود. در حقیقت، رازآموزی را می‌توان دگرگونی‌ای اساسی در وضعیت وجودی فرد مشرف دانست. مطالعه و شناخت آیین‌های تشرف، دریچه‌ای مهم برای فهم و درک انسان پیشامدرن فراهم می‌سازد (الیاده، ۱۳۹۴: ۸). در جوامع کهن، آزمون‌های تشرف تنها متوجه نوآموز نبود؛ بلکه سایر افراد قبیله نیز در اجرای این مناسک مشارکت می‌کردند تا از طریق بهره‌مندی از نیروی قدسی حاصل از آیین، حیات قبیله باززایی و احیا شود. مناسک گذار یا آیین‌های تشرف، از جمله کهن‌ترین نمودهای آیینی در تاریخ فرهنگ بشری هستند که همواره در جوامع ابتدایی موردتوجه قرار داشته‌اند. مفهوم «گذار» یا «گذر» در این آیین‌ها به معنای عبور از یک مرحله و ورود به مرحله‌ای دیگر در زندگی فرهنگی و اجتماعی است؛ فرایندی که معمولاً با برگزاری مراسم خاص تحقق می‌یابد. به تعبیر الیاده: «مناسک گذار نوعی آیین عبادی‌اند که به نشانه گذار از یک دوره‌ی زندگی فرد به دوره‌ای دیگر برگزار می‌شوند. این گذار همواره با مجموعه‌ای از آزمون‌های دشوار همراه است که نه تنها در تجربه‌های فرهنگی و اجتماعی، بلکه در سرنوشت زیستی فرد نیز تأثیر گذارند» (الیاده، ۱۳۶۸: ۱۲۱).

تشرف فرایندی است که در اشکال متنوعی همچون سفر، گذر از آزمون‌های دشوار و یا نبرد با نیروهای اهریمنی، در راستای انجام وظایف فردی و اجتماعی پذیرفته‌شده در یک گروه یا جامعه تجلی می‌یابد. این فرایند به فرد امکان می‌دهد تا شایستگی و منزلت ورود به مرحله‌ای متعالی‌تر از آگاهی را کسب کند. مرحله‌ای نوین که دستیابی به آن مستلزم تجربه دگرگونی‌ای ژرف درونی است؛ دگرگونی‌ای که می‌توان آن را مجموعه‌ای از تغییرات بنیادین در انرژی‌های درونی انسان دانست. به تعبیر یونگ، این تحول، فرد را از پیروی صرف از سائقه‌های زیستی^۱ به سوی تجربه اشکال درونی، شهودی و فرهنگی سوق می‌دهد. در سنت آیینی و کهن، تشرف همواره با برگزاری مناسک مذهبی خاصی همراه بوده است که هدف آن رساندن فرد به بلوغی روحی و اجتماعی بوده است. به بیان دیگر، فرد متشرّف با گذر از مراحل و آزمون‌های معین، آمادگی لازم را برای پذیرش از سوی

^۱ Biological

جامعه یا گروه به دست می‌آورد و در نتیجه، شایستگی ورود به مرتبه‌ای برتر از حیات جمعی و معنوی را می‌یابد.

مرگ و آیین تشرف

در بسیاری از آیین‌ها، مرگ مفهومی انتقالی دارد و به‌عنوان نمادی از نوزایی و آغاز مرحله‌ای نو شناخته می‌شود؛ این مفهوم ارتباطی مستقیم با آیین‌های تشرف دارد. فردی که به آیین یا باور مذهبی خاصی پایبند است، برای دستیابی به این باورمندی، نیازمند تجربه‌ی دگرگونی و تحول وجودی است. بدین منظور، او باید مراحل مشخصی را پشت سر گذارد که به‌نوعی مرگ نمادین منجر می‌شود. این مرگ نمادین نشانه‌ی ورود به مرحله‌ای جدید است که معادل ادراک شهودی زندگی و جهان هستی به شمار می‌آید. در آیین‌های تشرف، فرد با گذراندن آزمون‌ها و رعایت برخی محرمات موقت و دائم، نمادین در خود می‌میرد و در جریان یک استحاله‌ی رمزگونه‌ی درونی، از ساحتی معمولاً دنیوی و نامقدس به ساحتی معنوی و قدسی ارتقا می‌یابد. در این فرایند مرگ و باززایی نمادین، فرد با پذیرش وظایف، قیود و شرایط خاص، به امتیازات اجتماعی و مذهبی تازه‌ای دست‌یافته و زندگی خود را با منزلت و پایگاه اجتماعی نوین از سر می‌گیرد (الباده، ۱۳۹۴: ۷۸). آیین احتضار و ورود به جهان پس از مرگ، پیش‌زمینه‌ای برای رهایی از بدن و مرحله‌ی گذار در آیین تشرف محسوب می‌شود (الباده، ۱۳۸۷: ۱۵).

تمامی مراحل تشرف نزد انسان مذهبی در ریشه‌ی تقدس‌سازی جای دارد. آیین تشرف کوششی است برای بازسازی زمان و مکان ازلی و الهی و ایجاد تغییرات وجودی در فرد آزموده. این فرایند هم ظهور و تجلی نیروی خلاق خدایان را آشکار می‌سازد و هم جان تازه‌ای به جهان و جامعه بشری می‌بخشد. در بازگشت و نوزایی، نیروهای مقدس دوباره پدیدار شده و جهانی نو و مقدس آفریده می‌شود. در تمام مراحل مرگ در اندیشه‌های مذهبی، این تقدس‌سازی حضور دارد و حتی آیین‌های مرتبط با مرگ می‌توانند نمونه‌ای از این تکرار آیینی و مقدس قلمداد شوند. به تعبیر دیگر، مرگ به‌مثابه تشرف، انتقالی است از حوزه‌ی طبیعت (نامقدس) به حوزه‌ی فرهنگ (مقدس). «امر مقدس در جهان انسان‌های ابتدایی نه تنها شامل همه آنچه امروزه از دین درک می‌کنیم می‌شود، بلکه شامل مجموعه‌ای کامل از سنت‌ها، روایت‌های اساطیری و فرهنگی قبیله نیز هست» (الباده، ۱۳۹۴: ۲۵). مرگ بنیادی‌ترین موضوعی است که تمامی آیین‌های تشرف به نحوی با آن در ارتباط‌اند؛ زیرا

تجربه‌ای است که هم گویای انقطاع و گسستگی است و هم نمایانگر تداوم. تداوم به معنای گذار و انتقال فرد از دنیای شناخته‌شده به عالمی ناشناخته و ملموس‌تر است. از این رو، پیروان دین تلاش می‌کنند تا فرد در حال مرگ را از طریق اجرای آیین‌های مرتبط با مرگ و پس از آن، با این تجربه ناشناخته و ترسناک آشنا سازند و او را برای پذیرش دنیای جدید آماده کنند.

آیین‌های جدایی

تصویر زرتشتیان از جهان پیرامونشان چنین است که اهورامزدا از خویش، تن آفریدگان را فراز آفرید (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۳۶). با مشاهده جهان روشن و پاک اهورایی، اهریمن به منظور تصاحب آن همه زیبایی و روشنی هجوم می‌آورد و بدین ترتیب، هریک از این دونیرو به آفرینش خویش دست می‌زنند تا در نبرد پیش‌رو یار و همراه خود باشند (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۵۰). پس از یورش اهریمن به دنیای روشن اهورامزدا، تمامی آفرینش چنان آلوده می‌شود که حتی ریزترین ذرات نیز از آلودگی مصون نمی‌مانند (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۵۳).

از این رو در اندیشه‌ی زرتشتی، حضور انسان در این جهان آلوده و پلید، گذرا و موقت است و سرانجام با پایان نبرد میان نیکی و پلشتی و نابودی کامل دنیای پلیدی، انسان دوباره به دنیای پاک اهورایی منتقل می‌شود؛ زمانی که فرشگرد تحقق یابد. تا آن هنگام هر انسانی ناگزیر است روزی از این میدان نبرد گذرا و فانی کناره گیرد. اما پرسش این است کسی که در زمان آمیزش و نبرد اهورامزدا و اهریمن در گذشته است، تا زمان فرشگرد در کجا خواهد بود؟ پاسخ به چنین پرسش‌هایی - از جمله مسیر بازگشت، مواجهه انسان با ناپاکی‌ها، مقصد نهایی و شیوه‌ی رسیدن به آن - موجب پدیدآمدن آیین‌های ویژه‌ی تشرف شد. هدف این آیین‌ها آن بود که فرد در گذشته بتواند از آنچه ناپاک و نامقدس است پالوده شود و به آنچه پاک و مقدس است، یعنی زمان و مکان ازلی و پاک اهورایی، مشرف گردد.

جدایی روان از تن

بر اساس متون دینی و آیین‌های زرتشتیان معاصر، جداشدن روان از تن مادی نخستین نشانه و مرحله آغازین آیین‌های تشرف محسوب می‌شود. گام نخست در این فرایند، احضار موبد به بالین فرد است

تا پت^۱ خوانده شود و شخص با زبان خویش از هر آنچه آلوده و ناپاک است پاک گردد. سپس مقداری هوم در دهان فرد در حال مرگ یا مرده ریخته می‌شود؛ هوم در اینجا به عنوان مایع جاودانگی عمل می‌کند و استعاره‌ای است از انوشی که در زمان فرشگرد توسط سوشیانت آماده می‌شود و نوشیدن آن، موجب جاودانگی و بی‌مرگی انسان‌ها خواهد شد (فرنغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۷). باور بر این است که تکرار این عمل آیینی - ریختن قطرات هوم در دهان فرد - نقش کلیدی در جاودانگی روان مرده دارد. پس از آن، فرد مرده به پشت خوابانده شده، دست‌ها به شکل صلیب بر روی سینه قرار می‌گیرد و پاها جمع می‌شوند تا حالت جنینی پیدا کند و همانند نوزادی در جهان دیگر متولد شود. در آیین معاصر، دست‌ها و پاها اغلب به شکل کشیده در کنار بدن قرار می‌گیرند و در نزدیکی فرد آتش روشن می‌شود و بوهای خوش در فضا متصاعد می‌گردد (اوستا، وندیداد، فرگرد ۸). این اقدامات به عنوان نخستین پیشکش نوآموز به ایزدان تلقی می‌شود تا نشان دهد فرد آماده انتقال از دنیای مادی به جهان مینوی است و ایزدان مسیر انتقال وی را تأیید و همراهی کنند. مسیر صعود دود نیز نشانه‌ای است از راهی که نوآموز باید طی کند تا به سرزمین خدایان برسد.

در جوامع ابتدایی، هنگام مراسم تشریف، آتش نقش تطهیر و آزمون داشت: راز آموز یا مرده را در آتش می‌سوزانند و گاه نشان یا داغ رازآموزی بر او می‌نهادند (الیاده، ۱۳۹۴: ۳۵). گذر از آتش و نشان‌دار شدن با آن، آزمونی برای سنجش جسارت و مقاومت نوآموز بود؛ همانند سربازان آیین مهرپرستی که نشان آتش را بر خود حمل می‌کردند. هدف این عمل، تطهیر و پاک‌شدن فرد و آماده‌سازی او برای مرحله خدا شدگی بود. به احتمال زیاد، سوزاندن مرده در جوامع نخستین نیز با همین هدف صورت می‌گرفت: رهایی از پلیدی‌های مادی و تسریع در عبور به آسمان و جایگاه خدایان.

جدایی همراه با وحشت

پس از درگذشت فرد، او را در بخشی از منزل که پاکیزه و تمیز است، بر روی تخت‌خواب آهنی یا زمین سنگ‌فرش شده می‌خوابانند و با روپوشی تمیز سرتاسر بدنش را می‌پوشانند (اوستا، وندیداد،

^۱ پتیت به معنای توبه و برگشت و طلب مغفرت است. امروزه چهار پتیت برجای مانده است: پتیت پشیمانی، پتیت ایرانیک، پتیت خود و پتیت مردگان که توبه‌نام^۲ درگذشتگان است (شایست ناشایست، فصل هشتم، بند ۵)

فرگرد ۸، بند ۳). این اقدام، نخستین مرحله جداسازی مرده از جهان مادی و خویشان و بستگان محسوب می‌شود. پوشاندن مرده با پارچه، به گفته الیاده، استعاره‌ای از پرده روی جنین است (الیاده، ۱۳۹۴: ۱۳۲). از این منظر، مرده همچون جنینی است که در مسیر رازآموزی قرار گرفته و پس از تحمل آزمون‌های دشوار، از دنیای مادی به دنیای مینوی گذر کرده و به‌عنوان راز آموخته و آگاه در آن جهان مقدس متولد می‌شود. انتخاب محل پاکیزه خانه نیز نمادی است از نخستین محوطه مقدس و موقت که تا آماده‌شدن مکان اصلی - قبر یا دخمه - فراهم می‌شود. در واقع با قراردادن مرده در مکان پاکیزه، او از جهان مادی جدا و آماده ورود به مرحله بعدی می‌گردد.

آیین جداسازی در آیین‌های تشرف معمولاً با دشواری و ترس همراه است. برای بازماندگان، جدایی از درگذشته با اندوه و پریشانی توأم است و درعین‌حال، آنان سراسیمه و سرگردان در اجرای مراسم‌اند. فرد مرده نیز با دلهره و وحشت نسبت به آینده‌ای نامعلوم و مسیر ناشناخته روبه‌رو است؛ شواهد نشان می‌دهد روان درگذشته در این شرایط خواهان گریز و پنهان‌شدن از آنچه پیش رویش است (اوستا، هادخت‌نسک، فرگرد ۲، بند ۹). بیشترین ترس و اضطراب روان، در سه شبانه‌روز نخست پس از مرگ رخ می‌دهد؛ شبیه زمانی که روان همه کردارهای ناپسند خود را مرور می‌کند و نمی‌داند که به چه کسی پناه ببرد یا از چه کسی یاری طلبد.

در باور زرتشتیان، هر فرد با بندی مینوی بر گردن زاده می‌شود. این بند، در زمان حیات، روان را در قفس تن نگاه می‌دارد و پس از مرگ تا زمانی که تن تلاشی نشده است، روان همچنان به آن بند بسته باقی‌مانده و در نزدیکی تن بر بالین آن می‌نشیند (هادخت‌نسک، ۱۳۸۶: ۷۸). نابودی تن در این باور سه شبانه‌روز به طول می‌انجامد و روان در این مدت تحت هجوم دیو و زرش و دیگر دیوان قرار می‌گیرد؛ این درگیری نمادی از آشوب آغازین آفرینش است.

پس از گذشت سه شبانه‌روز، روان به طور کامل از دنیای مادی جدا شده و مسیر دوره‌ی گذار را آغاز می‌کند تا به مکان آرام پیش از هجوم اهریمن بازگردد؛ این باور در واقع تکرار کهن‌الگوی آفرینش است. به این ترتیب، در زمان مرگ، آشوب آغازین آفرینش در مرحله جداسدن تکرار می‌شود؛ روان در مواجهه با دیو و زرش، رفتارهای ناپسند خود را مشاهده کرده و با هجوم او و دیگر دیوان روبه‌رو می‌گردد: «و زرش دیو آن است که روان درگذشته، بدان سه شب که به گیتی‌اند، بکوشد و ترس و زرش فراز بُرد، بر درِ دوزخ نشیند» (فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۰: ۱۲۰).

دریافت هویت جدید

پس از مرگ و گذر از مرحله اولیه آشوب و سردرگمی، تن باقی مانده باید تطهیر و پاک شود. (فرنیخ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۵). شستشوی مرده با وسواس و دقت کامل انجام می گیرد تا تمامی نشانه های مادی یا وابستگی به دنیای مادی محو گردد؛ بدین ترتیب مرده پس از شستشو، کاملاً از دنیای مادی دست شسته و بی نشان از تعلقات دنیوی می شود. پس از این مرحله، مرده تا حدی تشرف یافته و راز آموخته محسوب می شود و دیگر همان فرد پیشین نیست؛ هم از نظر ظاهری و هم نمادین، دچار تغییر وجودی شده و به موجودی تبدیل می شود که می تواند با موجودات مینوی ارتباط برقرار کند و اکنون آماده سفر به دنیای مقدس و ناشناخته است.

برای آغاز سفر، مرده نیازمند دانستن اذکار و اوراد است تا از طریق آن ها، ایزدان را در طول مسیر به یاری بخواند؛ از این رو، ذکر مقدس بالای سر او خوانده می شود. (اوستا، هادخت نسک، فرگرد یکم، قطعه ۲۱، بند ۱۵). آماده سازی مکان مقدس، یادآور مکان ازلی در تاریخچه مقدس است که زیربنای رفتارها و باورهای انسان مذهبی را شکل می دهد. خواندن مناجات و دعای اهنودگاه بازسازی مکانی است که انسان مذهبی به آن باور دارد. تمامی انسان های مذهبی دارای مکانی مقدس هستند که آن را مرکز عالم و واسطه ای میان زمین و آسمان می دانند و حکم آستانه ای را دارد که گذر از قلمرو کیهانی (نامقدس) به قلمروی دیگر (مقدس) را نمایان می سازد (الیاده، ۱۳۸۷: ۳۶). قرارداد مرده در محل دفن (دخمه) و مواجهه او با انواع خزندگان و حشرات، (اوستا، وندیداد، فرگرد ۵، بند ۱). بازنمایی تحمل آزمون های دشوار آیین تشرف و رازآموزی است و به مرده نقشی حماسی و قهرمانانه می دهد. او همچون شبه قهرمانی اسطوره ای عمل می کند که ناگهان از دنیای خود جدا شده، در پارچه ای مقدس قرار گرفته و در تاریکی گور، دلهره و وحشت را تجربه می کند. مرده باید آماده روبه روشن شدن با دنیای ماورا و تحمل سختی ها باشد و مراحل تشرف را طی کند؛ پاداش این عمل شجاعانه، جاودانگی، آگاهی، شناخت و آرامش ابدی است. دخمه یا گور، همانند اتاق آیین تشرف، استعاره ای از دهان هیولایی است که نوآموز را می بلعد (الیاده، ۱۳۹۴: ۸۸).

دخمه نماد زهدان نیز می تواند باشد؛ زهدانی پرورنده که مرده را برای تولد دوباره در دنیایی دیگر آماده می کند. به باور آریاییان، وایو خدایی بزرگ و دو چهره است: خدایی «آغازگر و آفریننده» و خدایی «پایان بخش و میراننده» (ویدنگرن، ۱۳۷۷: ۲۹). مرگ از مسیر وایوی بی رحم رخ می دهد و هیچ کس از آن گریزی ندارد. در دوره ساسانی، وای بد با نام استویهاد آمده است؛ دیوی سیری ناپذیر

که مردمان را می‌بلعد (بهار، ۱۳۷۶: ۹۰) و تلاش می‌کند در سه شب اولیه تن مادی را متلاشی و تباه سازد (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۰: ۱۲۹).

مرده ابتدا همچون قهرمانی جسور وارد شکم هیولا می‌شود و مسیر پرپیچ و خم شکم هیولا را طی می‌کند؛ راه‌های پرپیچ و غیرمستقیم یا مسیر دور گورستان (شایست ناشایست، فصل دوم، بند ۱۶) استعاره‌ای از امعا و احشای درونی هیولا هستند. مرده که تا حدی رازآموخته شده و تعدادی اذکار و اوراد را آموخته، اکنون شخصی جدید محسوب می‌شود. در این مرحله، بازماندگان معمولاً از بر زبان آوردن نام پیشین او خودداری می‌کنند و از الفاظی مانند «درگذشته» یا «متوفی» استفاده می‌کنند (آذرگشسب ۱۳۴۹، ۴۹) این یکی از رسوم کهن تشرف بوده است: «پس از مراسم تشرف و رازآموزی، فرد نوآموز که با تغییر وجودی به مقامی روحانی دست یافته، نیازمند نامی جدید است» (الیاده، ۱۳۹۴: ۷۳). با کنار گذاشتن نام پیشین، فرد هویت خود را از دست می‌دهد و دیگر به هیچ خانواده‌ای تعلق ندارد؛ او تنهای تنها مسیر ناشناخته گذار را طی می‌کند و آماده ورود به جهان مقدس و رازآموزی کامل می‌گردد.

سفر و درخت کیهانی

برای تسهیل صعود نوآموز در مسیر گذار، درخت همیشه‌سبزی بر فراز گور کاشته می‌شود. پیش‌تر باور بر این بوده است که ارواح بر فراز درختان همیشه‌سبز سکنی می‌گزینند (بهار، ۱۳۷۶: ۴۳). درخت، نمادی از درخت کیهانی نیز به شمار می‌رود که در کانون جهان قرار داشته و جهان زیرین را به جهان بالا متصل می‌ساخته است (الیاده، ۱۳۸۲: ۲۰). بر اساس باور ایرانی، درخت هوم سفید که عصاره شاخه‌های آن در رستاخیز آب حیات را فراهم می‌آورد (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۰: ۸۷). همان درخت کیهانی بوده است؛ مرده نوآموز، در صورتی که شایستگی لازم را داشته باشد، باید از این درخت بالا رود و از میوه زندگی‌بخش و آگاهی‌بخش آن بهره گیرد و در جوار خدایان جاوید و دانا زندگی کند؛ در غیر این صورت، از شاخه‌های درخت سقوط کرده و به دوزخ، جایی که ریشه‌های درخت قرار دارند، می‌افتد (پورخالقی، ۱۳۸۰: ۹۳).

برای آن که مرده به راحتی از درخت بالا رود و بدون مانع به دنیای مینوی برسد، بازماندگان نباید سوگواری کنند یا گریه نمایند. در جوامع آریایی کهن، سوگواری‌های شدید و گاه خشونت‌آمیز انجام می‌شد که ساده‌ترین نوع آن با گریستن آغاز و به خودآزاری‌های جسمانی و حتی خودکشی

منجر می‌گردید. در باور زرتشتی، گریستن بر مرده کاری اهریمنی محسوب می‌شود و موجب طغیان و سیلابی شدن رود مرزی میان دنیای زندگان و مردگان می‌گردد؛ هر قطره اشکی که ریخته شود، عبور مرده به جهان باقی را دشوارتر می‌سازد (ویدن گرن، ۱۳۷۷: ۴۴۵).

بازماندگان با پاشیدن آب بر گور، آب دادن به درخت کاشته شده و گذاشتن خوردنی بر آن، عمل نمادینی انجام می‌دهند که هم به منزله توشه راه مرده در مسیر گذار است و هم پیشکشی نوآموز برای ایزدان به شمار می‌رود. پاشیدن آب نه تنها آشام مرده را تأمین می‌کند، بلکه روان را در دفع دیو نسو و همراهانش یاری می‌رساند؛ چرا که آب نماد امشاسپند خرداد، موکل بر آب‌هاست و برای دفع دیو تریز، دیو تشنگی و خشکی، و همراهانش نیز مؤثر است (فرنیغ دادگی، ۱۳۸۰: ۴۹). در مراسم پرسه، میهمانان با تخم‌مرغ پذیرایی می‌شوند (آذرگشسب ۱۳۴۹، ۴۱) که نشانه‌ای از باور به تولد دوباره مرده در دنیای دیگر است. نمادگرایی جوجه و تخم‌مرغ در مراسم تشریف و رازآموزی ریشه‌ای کهن دارد؛ احتمالاً مفهوم تولد دولایه‌ای (تخم‌گذاری و بیرون آمدن جوجه از تخم) منشأ پیدایش تصویر و تشبیه دوبار تولد است. مرده با ورود به گور همانند جوجه در تخم است و با گذر از گذار و پل جداکننده میان دو دنیا، همانند جوجه‌ای که از تخم بیرون آمده و متولد می‌شود، به جهان جدید پا می‌گذارد (الیاده، ۱۳۹۴: ۱۲۱).

آیین‌های گذار

«تغییر توان حسی که به صورت خودانگیخته و در اثر مواجهه با وقایع غیر معمول حاصل می‌شود، در واقع هدفی است که نوآموز در مسیر تعالی و رسیدن به تشریف دنبال می‌کند. در این مرحله، نوآموز با دستیابی به اشراق و شهود باطنی و به کمک نیروهای راهنما، ظرفیت‌های ادراک فراحسی خود را ارتقا می‌بخشد» (الیاده، ۱۳۸۱: ۸۰). با آغاز بامداد روز چهارم، روان باید مسیر پریچ‌وخم و هراس‌انگیزی را برای ورود به دنیای مینوی طی کند. «روان پرهیز کار بادی خوشبو را احساس می‌کند که در این باد، دثنایش (کردارش) به شکل دختری زیبا جلوه می‌کند. روان از او می‌پرسد: کدام دوشیزه هستی که زیباترین هستی؟ و دثنایش پاسخ می‌دهد: به روشنی، ای جوان نیک‌اندیش، نیک گفتار، نیک کردار و نیک دین، دین تو، خویشتن تو هستم» (اوستا، هادخت‌نسک، فرگرد دوم، قطعه ۲۲، بند ۹). پس از این گفتار، تمامی کردارهای نیک فرد بر شمرده می‌شود و دثنا می‌گوید:

«پس مرا که عزیز بودم، عزیزتر کردی؛ محبوب بودم، محبوب‌ترم کردی» (اوستا، هادخت‌نسک، فرگرد دوم، قطعه ۲۲، بند ۱۰).

از این متن چنین استنباط می‌شود که دثنا دقیقاً همان کردارها نیست، بلکه بخشی فطری از خویشتن فرد است که از پیش وجود داشته و با اعمال نیک تکامل می‌یابد. مشاهده دثنا، روان را از نتیجه‌آزمون مطمئن می‌سازد، چرا که زیبایی یا زشتی دثنا، بازتابی از اعمال دنیوی مرده و نشانگر داوری نهایی است. به دلیل دشواری این مرحله، بازماندگان مراسم شبگیره را برگزار می‌کنند (آذرگشسب، ۱۳۴۹: ۴۱). در این آیین، بازماندگان با تقدیم نیایش و نذورات به ایزدان داور، لطف و حمایت آنان را طلب می‌کنند تا شامل حال روان نگران و ترسیده در گذشته نگردد. مرحله گذار، سخت‌ترین مرحله برای روان است و حضور شخصیت‌های راهنما در آن ضروری است. «این شخصیت‌های الهی در حقیقت، تجلی نمادین روان کامل (انسان و نوآموز) هستند که ماهیتی فراخ‌تر و آشکارتر دارند و نیرویی فراهم می‌کنند که نوآموز بتواند بر موانع غلبه کند» (الیاده، ۱۳۸۹: ۹۶). روان به همراه دثنا به‌سوی پل چینود حرکت می‌کند و داوری اولیه و انفرادی بر روی این پل انجام می‌شود. در گاهان چندین بار نام پل چینود (cinvatō pārətu-) آمده است که تنها تعاریف محدود و کلی از کارکرد آن ارائه شده است (اوستا، هادخت‌نسک، فرگرد دوم، قطعه ۱۹، بند ۳۰). بارتلمه^۱ ترکیب واژگان را به معنای «پل جداکننده» تفسیر کرده و معتقد است این پل بدی را از خوبی تفکیک می‌کند (بارتلمه، ۱۹۰۴: ۵۹۶).

در زمان ازل، پلی میان آسمان و زمین وجود داشت و مرگی در کار نبود؛ اما پس از قطع ارتباط، تنها انسان‌های برگزیده، مانند شمن‌ها، عارفان، قهرمانان و شهریاران، آن هم در حالت خلسه، توان عبور از پل را داشتند (الیاده، ۱۳۹۵: ۲۲). روی پل، ایزد رشن با ترازو بدی و نیکی روان را می‌سنجد؛ نیکوکاران از پلی پهن عبور کرده و با همراهی ایزد سروش به پایان پل می‌رسند و دوشیزه‌ای زیبارو به استقبالشان می‌آید، درحالی‌که بدکرداران به دوزخ سقوط می‌کنند (فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۱۳۰-۱۳۱). پل چینود دروازه‌ای به بهشت و جهنم است و همواره در مکان مشخصی، واقع در البرز کوه و چکاد داییتی قرار دارد. پل مینوی، چوبی و به اقتضای روان فرد نازک یا پهن می‌شود؛ این نشان می‌دهد که پل توانایی تشخیص روان فرد را دارد و هیچ متنی ذکر نکرده است که پهنای آن به

^۱ Christian Bartholomae

دستور ایزد تغییر کند. تنها نیکوکاران قادر به عبور از پل هستند، درحالی که بدکاران توانایی عبور ندارند (هیلنر، ۱۳۸۸: ۹۸).

اندیشیدن به داوری ایزد رشن و عبور از پلی ترسناک که بر فراز رود هراس‌انگیزی واقع است و گریه بازماندگان موجب طغیان آن می‌شود، خود یکی از دشوارترین آزمون‌های مرحله گذار است. به باور الیاده، «عبور از پل، نوعی کشمکش با شیاطین است که تلاش می‌کنند ارواح را به دوزخ اندازند و ارواح محافظ وجود دارند که در برابر آنان مقاومت می‌کنند. این عبور آزمونی ساختاری هم‌ارز با سخت‌ترین آزمون‌های آیین تشریف است» (الیاده، ۱۳۸۷: ۵۸۳).

آیین بازپیوستن

در دیانت زرتشتی، داوری نهایی و عمومی پس از رخداد «رستاخیز» و «تن پسین» صورت می‌گیرد (فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۶). مطابق باورها، در پایان دوران «نه هزارساله گیتی»، آخرین موعود زرتشتی با نام سوشیانت ظهور کرده و رستاخیز را برپا می‌سازد (فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۲). در این رویداد، ارواح مردگان به بدن‌های تازه شکل گرفته خود بازمی‌گردند و همگی در یک جلسه داوری عمومی در محضر عدل اورمزدی حاضر می‌شوند. «دوباره زنده شدن، تقدس زندگی انسان و جهان کائنات را برای نوآموز آشکار می‌سازد. این افشاگری که در بسیاری از ادیان مشترک است، انسان را با جهان، کائنات و تمامی انواع حیات، آفریده خدایان یا موجودات ماورایی، آشنا می‌سازد. این مکاشفه از طریق اسطوره‌های آفرینش و منشأ پیدایش اشیا انجام می‌گیرد. فرد درمی‌یابد که خود آفریده و محصول وقایع ازلی و تاریخ مقدس است» (الیاده، ۱۳۹۴: ۵۷). در دیانت زرتشتی، پیوست نهایی و اصلی هنگامی است که فرشگرد رخ دهد و آخرین آزمون برگزار شود. همه مردگان، پس از گذراندن این آزمون نهایی، به تشریف رسیده و مرحله پیوست کامل می‌شود. آزمون نهایی محدود به روان نیست؛ بلکه همه مردگان، با داشتن تن پسین و روانمند، در این انجمن حضور دارند. «آریامن ایزد فلز، کوه‌ها و دره‌ها را به آتش بگدازد و بر زمین رودگونه بایستد. سپس همه مردم را در آن فلز گداخته گذرانده و پاک کند؛ نیکوکار را همچون عبور از شیر گرم و بدکار را همانند عبور در فلز گداخته تجربه کند. پس بدان عشق بزرگ، همه مردم به هم رسند، پدر و پسر و برادر و همه دوستان» (فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۶).

در این روز، مبارزه برای ازبین بردن نیروهای بد آغاز می شود. ایزد آتش، فلز داخل کوه ها و قله ها را می گدازد و بر زمین مانند رود جاری می سازد. این فلز گداخته، موجودات بد را از بین برده و تا اعماق دوزخ پیش می رود و همه را پاک می کند. نیکوکاران این جریان را مانند شیر گرم تجربه می کنند، اما بدکرداران همانند عبور در جهان مادی در فلز گداخته، رنج می برند (فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۷). پس از این مرحله، مردم دوباره به یکدیگر می رسند و از سرنوشت یکدیگر آگاه می شوند، اما اکنون همه یکسان بوده و در ستایش اورمزد هم صدا هستند. با اجرای «یزشی»، همه مردم بی مرگ می شوند. «اگر فردی در سن عادی در گذشته باشد، به سن چهل سالگی بازگردانده می شود و کسی که به خردسالی نرسیده باشد، به سن پانزده سالگی باز آورده می شود» (فرنیه دادگی، ۱۳۸۰: ۱۴۸).

در دیانت زرتشتی، نخستین مرحله فرجام شناسی، انتقال انسان از جهان مادی به جهان مینوی از طریق مرگ است. با فرارسیدن مرگ گیتی، زندگی روان آغاز می شود که دوره ای بی درنگ برای داوری اخلاقی حیات بر روی زمین است. این مرحله، اساساً دوره ای مینوی و مبتنی بر پژواک اخلاقی حیات گیتی انسان است. از سوی دیگر، پایان جهان در گیتی رخ می دهد و رویدادهایی که منجر به نوسازی جهان و وقوع آخرالزمان می شوند، مرحله ای تاریخی هستند که در آن نبرد میان دو اصل اخلاقی به شدیدترین سطح خود می رسد و حیات مادی به پایین ترین مرتبه سقوط می کند. این مرحله، قابل قیاس با دردهای شدید مرگ در حیات فردی است. در این فرجام، جهان دستخوش دگرگونی ژرف می شود و از وجود اهریمن پاک و تعالی یافته است (شاکد، ۱۳۸۱: ۹۳).

باین حال، این تغییر در هستی گیتی، سرشت بنیادین جهان را دگرگون نمی سازد؛ بلکه تجربه های مثبت و لذت بخش همچنان محفوظ می مانند. تعالی و پالودگی گیتی در آخرالزمان، هیچ گونه نگرش منفی نسبت به لذت های زمینی ایجاد نمی کند؛ بلکه هستی گیتی به مینو نزدیک تر می شود، بدون آنکه ماهیت گیتی خود را از دست دهد. به باور کیش زرتشتی، نمونه آرمانی هستی، ترکیبی است از بهترین عناصر هر دو جهان: مادی و مینوی (باقری، ۱۳۸۵: ۵۵).

نتیجه

مرگ به عنوان نقطه پایان زندگی دنیوی انسان، همواره امری رمزآلود و پرشش برانگیز تلقی شده و به همین دلیل، یکی از محورهای اصلی آیین های تشرف بشری گردیده است. این آیین ها بر پایه سه مرحله بنیادین شکل می گیرند: جدایی، گذار و بازپوستن. پژوهش انجام شده بر آیین های مرگ در

باور ایرانیان زرتشتی نشان می‌دهد که مرحله جدایی شامل مجموعه‌ای از اعمال است که هر یک معنا و کارکرد نمادین ویژه‌ای دارند:

آماده‌سازی محوطه مقدس، مانند قبر یا دخمه که به‌عنوان نمادی از دروازه ورود به دنیای مردگان عمل می‌کند. جداسازی سریع مرده نوآموز از خانواده که نمایانگر ربوده شدن نوآموز توسط هیولای مرگ است. شستشو و تطهیر مرده که پاک‌سازی از نشانه‌های دنیای مادی و آماده‌سازی روان برای ورود به دنیای مینوی را به همراه دارد. کفن پیچیدن، نمادی از جداشدن از دنیا و استعاره‌ای از پرده دور جنین در زهدان. دفن نمودن که علاوه بر نماد بلعیده شدن توسط هیولا، استعاره‌ای از زهدان مادر - زمین است و نشان‌دهنده پرورده شدن نوآموز در دنیای مینوی و تولد دوباره او به‌صورت نوزادی پاک و آویژه در جهان دیگر است.

گسست نهایی شامل مجموعه‌ای از اقدامات نمادین است: اعطای هویت جدید به مرده نوآموز از طریق استفاده از اسامی مانند «متوفی» یا «در گذشته» که نمایانگر تغییر هویت و قطع تعلق به دنیای مادی است. ترس و دلهره ناشی از حمله دیوان مرگ به روان در سه شبانه‌روز نخست پس از مرگ (ستوش). آتش افروزی که هم برای زدودن تاریکی و روشن ساختن مسیر ورود به دنیای مردگان و هم برای تطهیر مجدد مرده و یاری در مقابله با دیوان در سه شبانه‌روز نخست کاربرد دارد. کاشت درخت بر فراز گور، نمادی از درخت کیهانی که زمین و آسمان را متصل می‌سازد؛ رسیدن مرده به دنیای مردگان مشابه صعود به این درخت است و نهایتاً از میوه زندگی بخش آن بهره‌مند می‌شود تا بی‌مرگ گردد. برپایی مراسم اوستاخوانی برای روان مرده، استعاره‌ای از آموزش ورد و کلام مقدس به روان است تا در مسیر دشوار گذار یاریگر آن باشد و نخستین افشای راز نزد نوآموز محسوب گردد.

مرحله گذار که گذر از آزمون‌های دشوار در مسیر پریچ‌وخم هیولای مرگ را شامل می‌شود، دارای زیر مراحل زیر است: مواجهه با آگاهی دلهره‌آور از نتیجه داوری که با وزش باد از نیمه شمالی یا جنوبی مشخص می‌گردد. حضور دثنای زیبا برای استقبال از روان نیکوکار و دثنای پلید برای همراهی روان گنهکار. انتظار دلهره‌آور در پیشگاه داوران پل چینود، با حضور ایزدان و دیوان. صعود روان نیکوکار به کمک دثنا برای ورود به بهشت و مواجهه با ترس از دثنا پلید. جایگزینی در یکی از طبقات بهشت، دوزخ یا همیستگان. گذراندن آزمون‌ها به مدت سی سال در یکی از این سه جهان که تنها با یاری بازماندگان زمینی و انجام خیرات و نذورات برای مرده قابل تسهیل است.

مرحله بازپیوستن، شامل کسب راز و آگاهی، دگرگونی و تبدیل به انسانی نو و رسیدن به آرامش مطلق است. پس از تحمل سی سال آزمون و سختی، روان به فروهرش می پیوندد و در بهشت آرامش می یابد، در انتظار فرشگرد، اما همچنان نیازمند یادآوری و خیرات بازماندگان است؛ یادآوری زندگان جایگاه او را ارتقا می دهد.

تشریف و بازپیوست نهایی که در زمان فرشگرد تحقق می یابد، شامل بازتنمند شدن روانها با تن پسین، مواجهه دوباره با اعمال زندگی دنیوی و تجربه مجدد پادافره سه شبانه ای است که مرحله تکامل و اتمام فرایند تشریف را نشان می دهد. در پایان باید این اشاره مهم را دوباره تأکید کرد مباحث مطرح شده در این پژوهش هیچ گاه به دنبال تقلیل مباحث دیانت زرتشتی به شاخه ای از اساطیر یا تلقی کلی آن ها به عنوان متأثر از اساطیر نبوده است؛ بلکه مقصود آن است که باتوجه به ضمیر ناخودآگاه جمعی و ساختارهای عمیق فرهنگی، ردپای یکی از اشتراکات محسوس و نامحسوس میان مناسک و آیین های مرگ در دین زرتشتی با مفاهیم مطرح شده در نظریه آیین تشریف و مناسک گذار الیاده، همراه با استدلال ها و مستنداتی از متون مقدس این دین، موردبررسی و تحلیل قرار گیرد.

کتابنامه

- آذرگشسب، اردشیر، (۱۳۴۹) *آیین کفن و دفن زرتشتیان*، تهران: فروهر.
- امین، احمد. شایان مهر، کبری و کریمی، پرستو (۱۴۰۳). «تحلیل و بررسی آیین تشریف از اسطوره تا عرفان باتکیه بر نظر میرچا الیاده موردکاوی: مثنوی های عطار و مثنوی مولانا». نشریه سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق). سال هفدهم. شماره دهم. پی درپی ۱۰۴.
- اوستا (۱۳۹۴)، مترجم ابراهیم پورداوود، دوره چهار جلدی، تهران: نگاه.
- باقری مهری، (۱۳۸۵)، *دین های ایران باستان*. تهران: قطره.
- بدیعی گلمکان، عاطفه و دیگران (۱۴۰۳). «نمادشناسی عناصر چهارگانه بر اساس نظریه پیرس در گذر از اسطوره به
- برسم» معصومه و بتلاب اکبرآبادی، محسن (۱۳۹۵). مرگ به مثابه تشریف (نوزایی): نگرش اسطوره ای به آیین های مرگ در حوزه تمدنی هلیل رود» نشریه مطالعات ایرانی، سال پانزده، شماره ۲۹. کرمان: دانشگاه شهید باهنر.
- بهار، مهرداد، (۱۳۷۶)، *از اسطوره تا تاریخ*، تهران: چشمه.

پور خالقی چترودی، مهدخت، (۱۳۸۰) «درخت زندگی و ارزش فرهنگی و نمادین آن در باورها» مطالعات ایرانی، ش ۱.

ریویر، کلود (۱۳۸۶)، *درآمدی بر انسان‌شناسی*، ترجمه ناصر فکوهی، تهران: نشر نی.

شاکد، شاول، (۱۳۸۱)، *از ایران زرتشتی تا اسلام*، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران: ققنوس.

شایست ناشایست، (۱۳۶۹). مترجم کتابون مزداپور، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

شکری، سجاد؛ مختاری، بهار (۱۳۹۰)، «نقش کوچ در آیین‌های وابسته به ایزدبانوی بزرگ در لرستان»، نامه انسان‌شناسی، (۱).

عرفان؛ مطالعه موردی منطق‌الطیر عطار نیشابوری، غزلیات حافظ و نفحات الانس جامی». نشریه

سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب سابق). سال هفدهم. شماره یکم. پی‌درپی ۹۵.

علمی دانشور، مهدی (۱۴۰۳). «تطور مفاهیم پیرامون فرجام‌شناسی فردی در آیین زرتشتی از متون

گاهانی تا متون پهلوی». نشریه معرفت ادیان. سال شانزدهم. شماره دوم. پیاپی ۲. بهار ۱۴۰۴.

علمی دانشور، مهدی (۱۴۰۳). «واکاوی خویش‌کاری‌های انسان نخستین در دیانت زرتشتی بر مبنای

نظریه روان‌شناختی یونگ». نشریه مطالعات تطبیقی ادیان. دوره ۸ شماره ۲. مهر ۱۴۰۳.

گشتاسب، فرزانه (۱۳۸۵). «باور آیین زرتشت در سوگ ازدست‌رفتگان». نشریه اخبار ادیان، شماره، ۱۸ تهران.

لاجوردی فاطمه و بیات فرد. فاطمه (۱۳۹۵). «استحاله و تغییر هستی‌شناختی در آیین‌های گذار».

دوفصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌نامه ادیان. سال دهم. شماره نوزدهم.

مظفری، علیرضا (۱۳۸۸)، «کارکرد مشترک اسطوره و عرفان»، دوفصلنامه ادبیات عرفانی دانشگاه

الزهر، شماره ۱.

معصومی، غلامرضا (۱۳۸۶)، *مقدمه‌ای بر اساطیر و آیین‌های باستانی جهان*، تهران: سوره مهر.

مهدیزاده، علی (۱۳۷۹). «مرگ و مراسم تدفین در دین مزدایی». نشریه دانشکده ادبیات و

علوم انسانی، بهار و تابستان، تهران: دانشگاه تهران.

هادخت‌نسک (۱۳۸۶). گزارنده مهشید میرفرخایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات

فرهنگی.

هیلنز، جان، (۱۳۸۸) *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار، تهران: چشمه.

ویدن گرن، گنو، (۱۳۷۷)، *دین‌های ایران*، ترجمه منوچهر فرهنگ، تهران: آگاهان ایده.

- الیاده، میرچا (۱۳۶۸)، آیین‌ها و نمادهای آشناسازی، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: آگه.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۱)، اسطوره، رؤیا، راز، ترجمه رؤیا منجم، تهران: سروش.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۷)، شمنیسم: فنون کهن خلسه، ترجمه محمد کاظم مهاجری، قم: ادیان.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۷)، مقدس و نامقدس، ترجمه نصرالله زنگویی، تهران: سروش، دوم.
- الیاده، میرچا (۱۳۸۹)، دین‌پژوهی، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، سوم.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۴)، آیین‌ها و نمادهای تشریف، اسرار تولد و تولد دوباره، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر، دوم.
- الیاده، میرچا (۱۳۹۵)، تاریخ اندیشه‌های دینی، ترجمه مانی صالحی علامه، تهران: نیلوفر.
- الیاده، میرچا، (۱۳۸۲)، از جادو درمانگران تا اسلام، ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: ورجاوند
- Morris, W (ed) (1970), *The American Heritage Dictionary of English Language*, Massachusetts: Houghton Mifflin Harcourt
- Tylor, E. B. (1870), *Researches into the History of Mankind*, London.
- Robertson Smith, W. (1912), *Lectures and Essays of William Robertson Smith*, John Sutherland (ed.), Edinburgh.
- Frazer, James (1890), *The Golden Bough*, London.
- Bartholomae, Ch. (1904). *Altiranisches Wörterbuch*. Strassburg